

ربودن گروهی زنان از برچی

1 ساعت قبل

گوشی ام زنگ می خورد. آن سوی خط صدای مضطرب و شتاب زده خبر می دهد که امروز در دشت برچی زنان را جمع می کنند. دلم فرو می ریزد، بی درنگ راه می افتم به سوی دشت برچی. دومین روزی است که دوباره زنان در تیررس سرکوب، تحقیر و بازداشت طالبان هستند. از ایستگاه تانک تیل و برچی سنتر می گذرم. سرکها ساکت اند، ولی چیزی در هوا موج می زند: حس گنگی از ترس و بی عدالتی. بیشتر موترها زنان را سوار می کنند؛ به خصوص زنانی که اندکی آرایش کرده باشند یا لباس تروتمیزی داشته باشند. به پل خشک که می رسم، چشمانم به گروهی از طالبان می افتد: بیست تا سی نفر، همراه با کارمندان امر به معروف با لباس سفید و آماده ی اعمال خشونت. با همکاری پولیس ترافیک در وسط سرک عمومی و پیاده روها ایستاد اند و همه جا را دید می زنند. موترها باید آرام حرکت کنند. طالبان از میان شیشه ها سرک می کشند و اگر زنی جوان در موتر باشد، او را پیاده می کنند. سکوت سنگینی حاکم است، اما نگاه ها بلندتر از فریاد، حرف از ترس و ناچاری می زنند. مردان همه ایستاد اند و از گوشه و کنار فقط نگاه می کنند.

در پل خشک اجازه نمی دهند پایین شوم. کمی جلوتر، در کوچه رسالت پیاده می شوم. هوا نفس گیر است، گرمای ۳۶ درجه ای تاب و توان آدم را می گیرد. آن جا صحنه ای ترسناک میخکوبم می کند: طالبان گروهی از زنان جوان را که تعدادشان بالای ده نفر است، قصد دارند در موترهای شیشه سیاه فلانکوچ بالا کنند. بیشتر از ده طالب مسلح و کارمند وزارت امر به معروف دورشان حلقه زده اند. صدایی از بلندگویی که در موترهای شان نصب شده، بلند است. زنان جوان در یک گوشه ای به اندازه ی چهار قدم جمع شده اند، از صورت خود گرفته اند و گریه می کنند. مات و مبهوت ایستاده اند.

بعضی های شان آن قدر شوکه اند که هم گریه ی شان خشک شده و هم صدای شان نمی برآید. یکی از آنان آب می خواست، نفسش پس می رفت، گلویش خشک شده بود. اما کسی نبود آب بدهد. بیشترشان با حجاب عربی سیاه و ماسک، با ظاهری مطابق همان معیارهایی که قبلا ادعا می شد باید رعایت شود است؛ اما این جا هیچ چیز کافی نیست. طالبان فریادهای وحشتناک سر می دهند، ناسزاهای قومی و دینی می گویند و سعی شان این است ظاهر کسی را خلاف دین اسلام ثابت کنند. با اشاره ی دست یا سر مفهوم می رسانند: «بازداشت هستید.» هیچ کس جرأت دخالت ندارد. پولیس زن هم است. مثل بازداشت های زنان در زمستان سال ۱۴۰۲ با سیلی و شوک

برقی و دویدن در میان کوچه‌ها به دنبال زنان، دنیا را تاریک می‌کنند. زمان کند می‌گذرد و هوای گرم سنگین‌تر می‌شود.

زنان یکی یکی به طرف موترهای زرهی کشیده می‌شوند، بعضی با پاهای لرزان، بعضی دیگر در حالی که هنوز باورشان نمی‌شود چه اتفاقی افتاده. صدای گریه‌های خفه شده در ماسک‌ها پیچیده، و هم‌زمان خشم خاموشی در نگاه‌هایشان موج می‌زند. یکی از زنان که چهره‌اش باز است (البته طبق معیارهای طالبانی) زیر لب چیزی می‌گوید، شاید دعا، شاید اعتراض، اما صدایش در میان فریادهای بلند مردان و زنان مسلح گم می‌شود. مادران و رهگذران از دور تماشا می‌کنند، ترسیده، بی‌قدرت، فقط با نگاه. یک زن پولیس با چشمان بی‌حس زن جوانی را که به سختی راه می‌رود، هل می‌دهد و با مشت می‌زند. آفتاب چاشت می‌سوزاند، عرق با اشک قاطی شده، و هوا دیگر قابل تنفس نیست. در این میان، تنها سکوت و بی‌تفاوتی رهگذران باقی مانده؛ سکوتی که از ترس است، شاید از تکرار، و شاید از خستگی بی‌پایان.

از «بی‌حجابی» به «بدحجابی»

حجاب‌های سیاه عربی که زنان جوان به تن دارند، زیر آفتاب تیز و آتش بار کابل، مثل پتوی سنگین مرگ‌آوری بر تن‌شان نشسته است. پارچه‌هایی که به جای محافظت، مثل کوره‌ی آتش، گرما را در خود حبس کرده‌اند و هر لحظه تن را در خود می‌پزند. ماسک‌های سیاه، رطوبت عرق را نگه داشته‌اند و هوا به سختی میان لایه‌های سیاه عبور می‌کند. با این همه، این ظاهر به اصطلاح چند ماه پیش «مطابق شرع» هم طالبان را راضی نمی‌کند. انگار مسأله حجاب نیست، گرما نیست، دین و قانون هم نیست. آنان چیزی بیشتر می‌خواهند: انضباط مطلق با چیزی که در ذهن‌شان دارند، اطاعت کور و شکستگی روح و روان و ماندن در خانه. زن باید ناپدید شود، حتا وقتی دیده می‌شود؛ صدایش، نگاهش، حتا سایه‌اش باید در کنترل باشد. طالبان نمی‌خواهند فقط پوشش را تعیین کنند، آنان می‌خواهند حضور را حذف کنند.

کنار چند نفر ایستاده‌ام و فقط نگاه می‌کنم؛ ناتوان، خاموش، و سنگین از شرم. چه لحظه‌ی شرم‌باری است، چه فاجعه‌ای در سکوت و گرمی شدید آفتاب اتفاق می‌افتد. صدای یکی از رهگذران می‌گوید که در منطقه‌ی تانک تیل هم زنانی را با حجاب کامل بازداشت کرده‌اند. دیگر مشخص نیست معیار چیست. حجاب سیاه عربی با آستین بلند و ماسک سیاه که با آن فقط چشم‌ها معلوم می‌شود، هیچ‌کدام کفایت نمی‌کند. آنچه چشم می‌بیند فقط مردان با تفنگ است و لنگی‌های پیچیده شده و تنبان‌هایی با پاچه‌های بلند و جوراب‌های کشیده شده تا زانو. این‌جا دیگر نه نشانی از پولیس زن است نه ذره‌ای حس پاسخ‌گویی.

در میان حلقه‌ی تهدید و تحقیر، یکی از زنان با شجاعتی تکان‌دهنده و ترسناک جلو می‌آید. دستش را به‌سوی لباسش می‌برد، حجابش را نشان می‌دهد. صدایش محکم است، می‌پرسد: «کجای حجابم مشکل دارد؟» طالبان پاسخی ندارند جز تکرار یک واژه: «بدحجابان. بازداشت استید. کل جای را مردار کردید.» «بدحجاب» واژه‌ای که گویی همین امروز ساخته شده، بدون تعریف، بدون مختصات، تنها به‌عنوان چوبی برای سرکوب. جرم تازه‌ای

ساخته‌اند جرمی که نه حد دارد، نه مرز و نه راه گریزی. فقط یک برچسب است، آویزان شده بر گردن زنانی که ایستاده‌اند، دیده می‌شوند، نفس می‌کشند، آدم هستند و در حکومت اسلامی طالبان زندگی می‌کنند.

لحظه‌ای که رسیدم و آن صحنه را دیدم، انگار چیزی درون سینه‌ام قفل شد. دست‌هایم می‌لرزید و موبایلم را بی‌اختیار در جیبم فرو بردم؛ می‌ترسیدم اگر در دستم باشد و یکی از آنان شک کند، دردسری درست شود که ازش بیرون آمدن آسان نباشد. صدای بلندگوی موتر طالبان ضربان قلبم را بالا برده بود، ولی نمی‌توانستم چشم بردارم. بوی تند عرق آدم‌ها، دود موتر و گرد و خاک خیابان، همه قاطی شده بود و هوا را خفه کرده بود. کنار دیوار ایستادم و طوری تظاهر کردم که منتظر کسی‌ام، اما چشمم به زنانی بود که در محاصره ایستاده بودند. یکی‌شان نگاهی کوتاه به من انداخت، انگار چیزی می‌خواست بگوید، اما زبانش نمی‌چرخید. از زیر ماسک فقط چشم‌های ترسیده‌اش پیدا بود. من هم فقط نگاه کردم. همان لحظه فهمیدم که چقدر آدم می‌تواند بی‌صدا و بی‌حرکت، شریک یک فاجعه باشد. دلم می‌خواست جلو بروم، اعتراض کنم، کمک کنم، ولی پاهایم مثل سنگ شده بودند. در آن گرمای نفس‌گیر، چیزی یخ‌زده در وجودم بود: ترس.

متنفذان محلی هم‌دست با طالب؟

وقتی زنان را یکی‌یکی به سمت موترها می‌بردند و مردها فقط تماشا می‌کردند، دو سؤال ذهنم را رها نمی‌کرد: این صحنه چگونه به این‌جا رسیده است؟ چرا زنان غافلگیر شده‌اند؟ چه کسی تصمیم گرفته که زنان، حتا با حجاب کامل، بازداشت شوند؟ پشت این خشونت خیابانی، فقط یک گروه با تفنگ ایستاده نیست؛ چیزی عمیق‌تر، پنهان‌تر، و برنامه‌ریزی‌شده‌تر در جریان است. خواستم بفهمم که چگونه این سطح از هماهنگی، سکوت و بی‌تفاوتی شکل گرفته. پاسخ را در جلساتی پیدا کردم که طالبان با متنفذان محلی برگزار می‌کنند. طالبان پیش از آغاز بازداشت‌ها، با متنفذان محل، ملاهای مساجد و وکیلان گذر هر ناحیه جلسات منظمی برگزار کرده‌اند. جلساتی که هر چند هفته یک‌بار برگزار می‌شود و در این جلسه‌ها تصمیم‌گیری‌ها براساس مشورت با چهره‌هایی انجام می‌گیرد که خود از طرف وزارت حج و اوقاف طالبان به‌عنوان امام مسجد، وکیل گذر یا عضو شورای محلی گماشته شده‌اند. این افراد نه تنها در هماهنگی با طالبان کار می‌کنند، بلکه حقوق نیز دریافت می‌کنند و نقش واسطه میان حکومت و مردم را بازی می‌کنند؛ واسطه‌ای که گاه به ابزار سرکوب بدل می‌شود. در ماه محرم امسال، بیشتر ملاها در منبرهای‌شان از طالبان تشکر کردند، آنان را «تنها حکومت اسلامی جهان» خواندند و با لحن حمایت‌گرایانه، خود را به آغوش‌شان انداختند.

دو روز پس از آغاز بازداشت‌های دسته‌جمعی زنان در شهر نو و دشت برچی و ادامه‌ی این روال بازداشت‌های خشونت‌آمیز، پیامی از سوی محمداسحاق صفدری، رییس شورای متنفذان ناحیه ۱۳ و نزدیک به طالبان، در گروه‌های شبکه‌های اجتماعی مردمی منتشر شد. او که در بخش هماهنگی مساجد و حسینیه‌ها فعالیت دارد، با زبانی پر از تهدید غیرمستقیم و هشدار آشکار، از صدور مکتوبی از سوی وزارت امر به معروف خبر می‌دهد که در آن رعایت نکردن «حجاب اسلامی» در کابل نکوهش شده و به محتسبان دستور داده شده تا توصیه قاطع به

مردم بدهند. صفدری در پیامش می‌گوید که همه‌ی اعضای شورا باید از طریق ملا امامان محل، وکلا و نمایندگان کوچه‌ها، به خانواده‌ها هشدار دهند که زنان باید حجاب اسلامی را رعایت کنند تا در کوچه و بازار با برخورد محتسبان مواجه نشوند؛ چرا که این وظیفه‌ی شرعی و دینی آنان است.

به حضور تمام اعضاء محترم شورای منتظرین ناحیه سیزدهم شهر کابل السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته امیدوارم همه شما سروران عالیقدر جوړو صحتمند باشید در ضمن به اطلاع شما رسانیده می‌شود اینکه از وزارت امر به معروف و نهی از منکر و سمع شکایت امارت اسلامی در تمام حوزات شهر کابل مکتوب آمده است و در متن مکتوب یاد آور شده است که حجاب در شهر کابل از طرف زنان آنطوریکه لازم است مراعات نمی‌شود به محتسبین امر به معروف هدایت داده شده است که به مردم توصیه فاطح نمایند که زنان و دختران حجاب اسلامی را مراعات کنند در غیر آن صورت طبق حکم شریعت و قانون برخورد می‌گردد بنا به تمام اعضاء شورای منتظرین ناحیه سیزدهم شهر کابل تذکر اکید داده می‌شود که از طریق نماینده گان کوچه ها و از طریق ملا امام محل و گزر تان به مردم توصیه جدی و تاکید شود که به خانواده های توصیه جدی و عملی نمایند که در کشور اسلامی زنده گی می‌نمایم الحمد الله همه ما و شما مسلمان هستیم جدا حجاب اسلامی رعایت شود تا هم به حکم شریعت عمل کرده باشیم که وجیهه اسلامی ما است و هم باعث برخورد محتسبین امر به معروف و نهی از منکر در سڑک و بازار و کوچه نشویم چون امر به معروف حکم دین و شریعت است وجیهه دینی و شرعی ما است که طبق حکم شریعت و دین عمل نمایم با احترام

الحاج داکتر محمد اسحاق صفدری رئیس شورای منتظرین
ناحیه سیزدهم غرب کابل

پیامی که از سوی محمداسحاق صفدری، رییس شورای متنفذان ناحیه سیزدهم کابل منتشر شده است، بیش از آن که اطلاع رسانی باشد، نقش تأیید و تحکیم یک روند سرکوب را ایفا می کند. این پیام پس از بازداشت ده ها زن در مناطق مختلف شهر کابل، به ویژه در دشت برچی و شهر نو، منتشر شده و نه تنها هیچ اشاره ای به آن برخوردها و تبعات انسانی آن ندارد، بلکه با لحن دینی و آمریت آمیز، جامعه را برای همکاری با این نوع برخوردها بسیج می کند. صفدری در جایگاه یک چهره مذهبی-محلی ظاهر می شود که وظیفه اش نه میانجی گری یا دفاع از حقوق شهروندان، بلکه تسهیل اجرای یک دستور طالبانی است.

بسیاری می پرسند «چرا این پیام پس از بازداشت ها فرستاده شده است؟» اگر واقعا هدف از این پیام پیش گیری یا آگاهی دهی بوده، چرا بعد از بازداشت زنان منتشر شده است؟ زمان بندی این پیام نشان می دهد که نقش آن بیشتر توجیه و تثبیت سرکوب است، نه جلوگیری از آن. در بازداشت های اخیر، زنانی بازداشت شده اند که چادر، ماسک و لباس بلند داشته اند. اما باز هم متهم به «بدحجابی» شده اند. این واژه، که اکنون به جرم بی تعریف و منعطفی بدل شده، هیچ معیار مشخصی ندارد. در پیام صفدری هم، صرفا به «حجاب اسلامی» اشاره شده بدون این که توضیح داده شود که منظور دقیق چیست. این خلاء تعریفی، دست نیروهای امر به معروف را برای برخورد سلیقه ای کاملا باز می گذارد.



فاجعه دیگر فاجعه نیست

در روز سوم بازداشت زن‌ها هستیم. این بازداشت‌ها از شهر نو شروع شد و حالا در همه جا صورت می‌گیرد چون موتر دارند و سیار هستند. با هشت نفر حرف زدیم. پنج نفر که نسبتاً جوان بودند، این اقدام طالبان را وحشیانه و ناشی از «بی‌سوادی» طالبان گفتند. اما سه نفر که بزرگسال و تعیین‌کننده و می‌شود گفت بزرگ فامیل بودند، گفتند: «دختران مقصر هستند. از حد گذرانده‌اند. باید حجاب داشته باشند.» برای این جمع انگار همه چیز عادی است. این که یک زن در روی سرک زمین زده شود و سیلی و مشت بخورد برای بعضی از مردم عادی شده است. بازداشت زنان را می‌بینند، اما صدایی بلند نمی‌شود. شاید در لحظه‌ای کوتاه دل‌ها بلرزد، اما دو روز بعد همه چیز فراموش می‌شود، انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. این سکوت و فراموشی است که فاجعه را بزرگ‌تر می‌کند؛ چرا که وقتی دیگر هیچ اعتراضی شنیده نمی‌شود و هیچ واکنشی دیده نمی‌شود، فاجعه دیگر به چشم نمی‌آید و به عادت تلخی تبدیل می‌شود.

واقعیت تلخی که دیده می‌شود این است که فاجعه اصلی نه در بازداشت‌ها بلکه در همین سکوت و بی‌تفاوتی است. نبود صدای اعتراض و ناپدید شدن درد در دل جامعه، به طالبان و دیگر گروه‌های سرکوبگر اجازه می‌دهد تا هر روز بیشتر بر حقوق زنان و آزادی‌های انسانی فشار بیاورند. وقتی که جامعه در برابر این ظلم سکوت می‌کند، چرخه سرکوب تداوم می‌یابد و امید به تغییر کم‌رنگ می‌شود. این وضعیت هشداردهنده است و نشان می‌دهد که تنها دیدن فاجعه کافی نیست؛ باید درباره‌اش حرف زد، اعتراض کرد و به دنبال راهی برای پایان دادن به آن بود.

واضح است که وقتی بازداشت زنان در سرک‌ها و کوچه‌های شهر رخ می‌دهد و هیچ صدای حمایتی از آنان بلند نمی‌شود، تبعات این سکوت به فضای خانوادگی نیز نفوذ می‌کند. پدران و مادرانی که شاهد این صحنه‌ها هستند، ممکن است به جای حمایت و محافظت از دختران‌شان، تحت فشارهای اجتماعی و ترس از طالبان، رفتارهای سخت‌گیرانه‌تری اتخاذ کنند. شاید آنان محدودیت‌هایی جدید بر دختران خود تحمیل کنند و گاه حتا نسبت به آنان دچار خشم و نفرت شوند، چرا که احساس می‌کنند جامعه و حکومت بی‌رحمانه آنان را مجازات می‌کند و کسی در دفاع از آنان نیست.

این سکوت و نبود حمایت از زنان جوان، قانون‌ها و فرمان‌های طالبان را نه تنها مستقیم، بلکه از طریق همراه کردن ناآگاهانه یا ناخواسته‌ی خانواده‌ها و جامعه نیز قدرتمند می‌کند. وقتی هیچ صدایی علیه این سرکوب‌ها به گوش نمی‌رسد، طالبان به تدریج تمامی لایه‌های اجتماعی را در تسلط خود درمی‌آورند و فضای سرکوب را به یک فضای عادی تبدیل می‌کنند. این همراهی ظاهری و سکوت جمعی، فرصتی طلایی برای طالبان ایجاد می‌کند تا کنترل خود را مستحکم‌تر کنند و محدودیت‌ها و سرکوب‌ها را گسترده‌تر سازند؛ چرا که سرکوب زمانی پایدار می‌ماند که علاوه بر زور مستقیم، به پذیرش و سکوت جامعه نیز متکی باشد. چنانچه سه روز است بازداشت زنان جوان در سکوت مطلق ادامه دارد.

یکی از استادان سابق دانشگاه می‌گوید: «در دوران جمهوریت، زنان افغانستان در دانشگاه‌ها، مؤسسات آموزشی، رسانه‌ها و نهادهای مدنی حضور فعالی داشتند. بسیاری از آنان نه تنها به‌عنوان دانشجو و آموزگار، بلکه به‌عنوان رهبر، تحلیل‌گر، نویسنده و کنشگر اجتماعی عمل می‌کردند. این نسل از زنان، عاملیت فردی و جمعی را تجربه کرده بود. تصمیم‌گیری برای آینده‌ی خود را آموخته بودند و برای جامعه نقش‌آفرینی می‌کردند. حضور آنان در فضاهای عمومی، نشانه‌ای از امید، پیشرفت، و شکستن قالب‌های سنتی بود که دهه‌ها به‌عنوان مانع رشد زنان در افغانستان عمل کرده بودند.»

به‌گفته‌ی او، سرکوب سیستماتیک طالبان، به‌ویژه ممنوعیت آموزش و کار برای زنان، حمله‌ای مستقیم به همین عاملیت و آگاهی است. این سرکوب نه تنها فیزیکی و حقوقی، بلکه روانی و هویتی است؛ زنانی که زمانی خود را بخشی از روند توسعه و تغییر می‌دیدند، حالا به انزوا، ناامیدی و بی‌هویتی سوق داده می‌شوند. حذف زنان از عرصه‌های عمومی به معنای خاموش کردن صدای نیمی از جامعه است. این فشار می‌تواند منجر به از دست رفتن نسل مهمی از رهبران زن شود، یا آنان را به ترک کشور، پناهندگی، یا سکوت اجباری وادار کند. از بین رفتن این ظرفیت انسانی، نه تنها برای زنان، بلکه برای کل جامعه‌ی افغانستان، یک فاجعه‌ی بلندمدت است.

سایه‌ها حضور دارند

دیشب خواب از چشمم ربوده شده بود. تمام شب صدای پیام‌ها، نگرانی خانواده‌ها، و تصور چهره‌هایی که ناگهان ناپدید شده‌اند، ذهنم را رها نمی‌کرد. هیچ‌کس دقیق نمی‌داند زنان بازداشت‌شده را به کجا برده‌اند، در چه وضعیتی هستند، یا چه بر سرشان آمده است. ترس از ندانستن بدترین نوع ترس است؛ مثل ایستادن در تاریکی مطلق. خانه‌ها بی صدا شده‌اند، حرف زدن درباره‌ی این وضعیت حتا در میان نزدیک‌ترین دوستان هم سخت شده، انگار یک سکوت اجباری بر شهر سایه انداخته است.

امروز در مرکز شهر آمده‌ام و در یک رستوران نشسته‌ام، جایی که قبلا صدای خنده و گپ‌زدن زنان از پشت دیواری که زنان و مردان را جدا کرده، همیشه شنیده می‌شد. امروز اما هیچ زنی نیامده است. برخلاف روز گذشته، امروز طالبان با حضور گسترده‌تر در دشت برچی، پل سرخ، کوته سنگی و پل سوخته، مردان را هم بازداشت می‌کنند. زنان را به‌خاطر نوع لباس، پوشش و موی‌شان و مردان را به‌خاطر مدل مو، ریش، گوشکی و لباس بازداشت و لت‌وکوب می‌کنند. موترهای رنجر طالبان در همه‌جا دیده می‌شود، حضورشان چون سایه‌ای از ترس روی شهر افتاده است. در چهارراهی‌ها، در بازارها، در مکانی‌هایی که بیشتر مردم عبور می‌کنند، ایستاده‌اند و نگاه‌شان مثل علامتی از تهدید است.

بیشتر از همه نگران زنانی هستم که تازه از ایران برگشته‌اند؛ مهاجرانی که با دنیای دیگری بزرگ شده‌اند، با ذهنیت و زبانی که درک و آشنایی به قوانین و فضای سفت و سخت طالبانی ندارد. نه فقط زبان گفتارشان، بلکه

حتا شکل پوشش‌شان، خنده‌های‌شان، معاشرت‌های ساده و روزمره‌ی‌شان، همه چیزشان متفاوت است؛ و همین تفاوت، در چشم طالبان گناه محسوب می‌شود. زنان جوانی که از ایران آمده‌اند، نمی‌دانند وقتی طالبی به طرف کسی آمد، باید چشم به زمین بدوزند، صدا را تا حد نجوا پایین بیاورند و حتا قدم‌ها را محتاط بردارند. کسی به آنان نیاموخته که چطور در این فضای پر از تله و سوءظن، زنده بمانند. آسیب‌پذیرتر از همه اند، چون نه حافظه‌ای از خشونت‌های گذشته دارند، نه قواعد نانوشته‌ای که بقیه به اجبار یاد گرفته‌اند. طبق گفته‌ها، در میان بازداشت‌شدگان چند نفر از همین زنان تازه‌برگشته از ایران هستند؛ کسانی که شاید تنها اشتباه‌شان این بوده که مثل انسان‌های معمولی، عادی راه رفته‌اند، لباس پوشیده‌اند یا لبخند زده‌اند.

برخورد با مردان نیز کم از خشونت علیه زنان ندارد؛ در سرک‌ها، مردان جوان را تنها به خاطر مدل موی‌شان، نداشتن ریش یا پوشیدن لباس متفاوت، به دیوار می‌کوبند. مشیت و سیلی و لگد چیزی عادی شده؛ طالبان با دست‌های سنگین و بی‌ملاحظه، انگار که نه انسان بلکه دشمن خطرناک پیش روی‌شان است، مردان را تحقیر می‌کنند، دشنام می‌دهند، و بدون هیچ توضیحی سوار رنجرها می‌سازند. امروز نگاه‌های همه به زمین دوخته شده، هیچ‌کس جرأت دخالت ندارد.

به نظر می‌رسد این وضعیت موقتی نیست، بلکه به‌سوی نهادینه‌شدن پیش می‌رود. طالبان به وضوح تلاش می‌کنند که ترس، سرکوب و تحقیر را به بخش عادی زندگی روزمره‌ی مردم بدل کنند؛ نوعی نظم مبتنی بر اطاعت کورکورانه، که در آن هرگونه تفاوت، مقاومت یا حتا سکوت مشکوک تلقی می‌شود. حضور مداوم در سرک‌ها، برخورد خشن با زنان و مردان، هشدارهای مذهبی از بلندگوها و پیام‌های تهدیدآمیز شوراها، محلی، همه بخشی از برنامه‌ای است برای جاانداختن این واقعیت جدید. وقتی ترس به یک حس دائمی تبدیل شود، زمینه برای سرکوب‌های بزرگ‌تر فراهم‌تر می‌شود. آنان می‌خواهند مردم یاد بگیرند که صدای‌شان را پایین بیاورند، به زمین نگاه کنند و حتا در ذهن‌شان هم جرأت مخالفت نداشته باشند.

شرایط به قدری وخیم است که گرفتن یک عکس، حتا از در و دیوار، ممکن است زمینه‌ی بازداشت باشد. شهر تبدیل به صحنه‌ای شده که در آن همه بازیگران ساکت اند، فقط قدرت تفنگ است که بلند حرف می‌زند. آدم‌هایی را بازداشت می‌کنند که هیچ کاری نکرده‌اند، نه قاتل اند، نه دزد، نه خلاف‌کار. فقط لباس عادی پوشیده‌اند، معمولی راه رفته‌اند و شاید لبخند زده‌اند. زنان جوانی که روسری‌شان کمی عقب رفته، یا چادری‌شان آن‌طور که طالبان می‌خواهند «صحیح» بسته نشده؛ پسرانی که ریش ندارند، یا مدل موی‌شان مطابق با معیارهای خشک و خشن نیست. هیچ جرم مشخصی در کار نیست، فقط ظاهری که با نگاه ایدئولوژیک طالبان جور نمی‌آید. قانون در این‌جا به سلیقه‌ی تفنگ‌داران بستگی دارد و برای همین آدم‌های عادی، در چشم آنان تبدیل می‌شوند به هدف. سرک‌ها پر شده از سایه‌هایی که دنبال زنان جوان می‌گردند؛ سایه‌هایی که با سیلی و بازداشت، زندگی روزمره را مجازات می‌کنند.

© تمامی حقوق این نوشته متعلق به روزنامه اطلاعات روز می‌باشد.